

احساسات

این کتاب را با فرزندان خود بخوانید

تألیف

آرین هبوت

تصویرگر

ژان مورن

ترجمه

شهلا آزاد

ویراستار

همدم جلالزاده





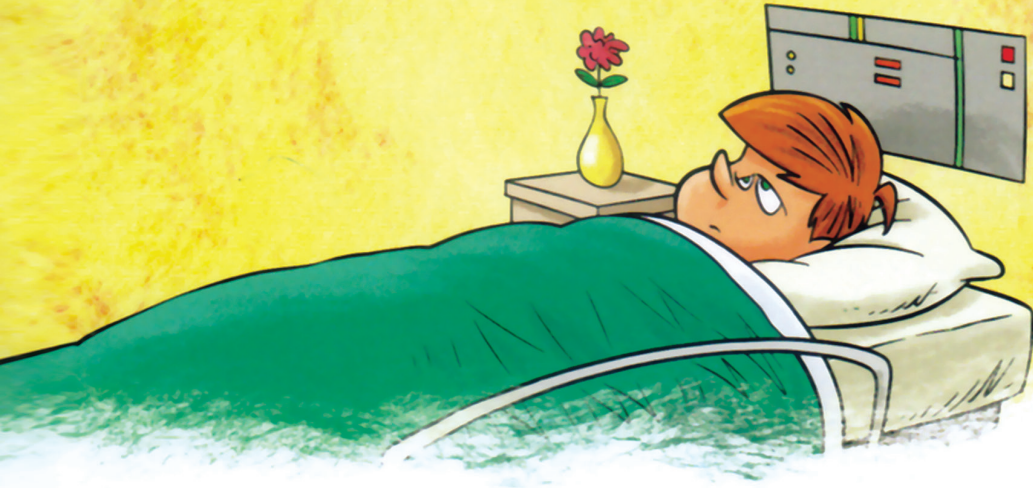
کریستوفر: «دختر! عجله کنید!»

لی لی: «چرا برادرت این قدر عجله دارد؟»

بت: «چون استاد امروز برنامه‌ریزی تام را تمام می‌کند.»

بت برای دوستش توضیح می‌دهد که تام نام یک آدم‌آهنی است که شبیه انسان طراحی شده است. او می‌گوید: «یکی از دوستان قدیمی خانواده ما که دانشمند است و ما به او می‌گوییم استاد، تام را ساخته و برنامه‌ریزی کرده است.»

لی لی می‌پرسد: «چرا آن را ساخته؟»

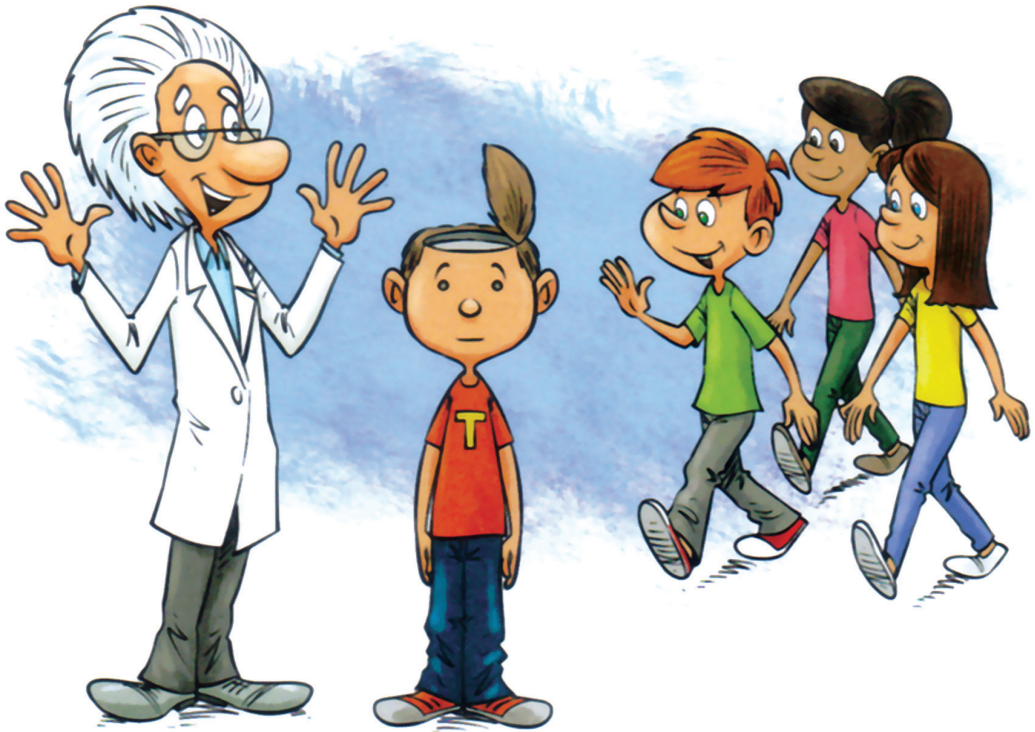


پت ادامه می‌دهد: «چند وقت پیش، کریستوفر بیماری **واکسیرداری** گرفته بود و در بیمارستان بستری شد. او بسیار غمگین بود، چون باید چند روزی در قرنطینه می‌ماند و کسی نمی‌توانست به دیدنش برود. از بیمارستان که مرخص شد، به دیدن استاد رفت تا از او بپرسد آیا می‌تواند برای کودکان بیمار یک دوست بسازد. استاد هم تصمیم گرفت یک آدم‌آهنی بسازد و اسمش را گذاشت تام. او خیلی تلاش کرد که آدم‌آهنی را به‌موقع آماده کند، اما نتوانست. امیدوارم دیگر کامل شده باشد.»

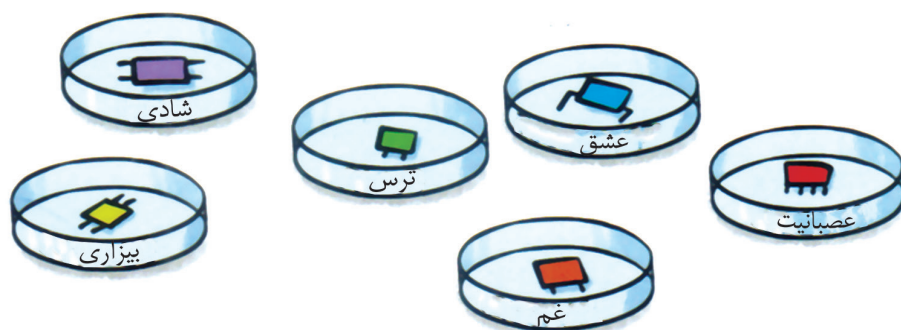


لی لی با کنجکاوی همراه دوستانش به آزمایشگاه دانشمند می‌رود.

استاد: «سلام بچه‌ها! چه به‌موقع رسیدید...! من الان دارم احساسات را در تام برنامه‌ریزی می‌کنم. فکر کنم تام دیگر آماده شده است.»



لی لی به میز استاد نزدیک می‌شود و به وسایل عجیب‌وغریبی که میز را پُر کرده است، نگاه می‌کند. شش ظرف روی میز چیده شده که روی هر یک نام یک احساس نوشته شده است: عصبانیت، غم، عشق، ترس، **شادی** و بی‌زاری.



لی لی از استاد می پرسد: «چرا می خواهید برای آدم آهنی احساسات را برنامه ریزی کنید؟»

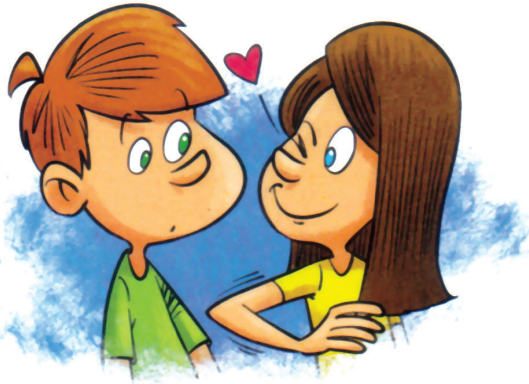
- لی لی تو بگو! دوست داری اول کدام احساس را برنامه ریزی کنم؟

- به نظر من، **عشق**!

اوف، عشق!
این فقط حرف دفته است.
فیلی ممنون، من نمی فواهم!



استاد به کریستوفر می‌گوید: «کریس، من فکر می‌کنم منظور تو از عشق، دوست داشتن رویایی دو انسان است. می‌دانی؟ دوست داشتن رویایی تنها عشق روی زمین نیست. مثلاً، به عشقی که به پدر و مادر و دوستانت داری. فکر کن! تو می‌توانی همه موجودات روی زمین را دوست داشته باشی، مثل وقتی که به **حیوان‌های** خانگی علاقه نشان می‌دهی...»



بت به کریستوفر چشمک می‌زند
و می‌گوید: «یا محبت برادر به
خواهرش!»

کریستوفر زبانش را بیرون می‌آورد و
می‌گوید: «این یکی زیاد به حساب
نمی‌آید.»

همه از **ته دل** می‌خندند. لی لی به فکر فرو رفته است.

لی لی به استاد نزدیک می‌شود و می‌گوید: «استاد، کمی صبر کنید! اول شادی را برای تام برنامه‌ریزی کنید. آیا ما نمی‌توانیم از احساسات ناخوشایند دوری کنیم؟»

استاد می‌گوید: «اما ما احساسات ناخوشایند را هم لازم داریم!»

لی لی با تعجب می‌پرسد: «چرا لازم داریم؟»